

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره
مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال اول شماره ۱۲ آبان ۱۳۷۴

انسان گرگ انسان

هر روز که از خواب بر می خیزم تکلیفم روشن است ، شستن صورت ، پوشیدن لباس خوردن لقمه ای نان و رساندن شتابان خود به سر کار است . ۸ ساعت کار توانفرسا ، بطوریکه شیره جان آدم را می کشد و رمقش را از تنش بدر می آورند و سرانجام رساندن بدن نیمه جان در کمال خستگی و کوفتگی به خانه است . اگر نیم ساعت صرف صبحانه و نیم ساعت صرف نهار را نیز به آن اضافه کنیم و راه رفت و برگشت را نیز به آن بیافزاییم حدود یازده ساعت در روز از خانه بدورام و این تازه موقعی است که شانس آورده و سفارش جدیدی از طرف مشتری تازه رسیده ای در کار نباشد که صاحب کار از من تقاضای اضافه کاری بپردازد داشته باشد آنهم در این دوران بیکاری مزمن که اسلحه اخراج را چون شمشیر دموکلس بر بالای سر من تهدیدآمیز نگهداشته است تا ناچار باشم داوطلبانه و دموکراتیک برای وی کار کنم و صدایم نیز در نیاید زیرا صدای پای همکاران دیروزم را که در پشت درهای بسته کارخانه و یا اداره صف کشیده اند و منتظرند تا فشار کار روزانه نیروی زنده و فعالی را بر زمین زند تا آنها جای خالی وی را پر کنند در گوشم طنین انداز است . هر شب قبل از اینکه به رختخواب بروم در اخبار تلویزیون گزارش مربوط به تعداد بیکاران و اینکه دولت هر روز تهدید می کند که قصد دارد از حقوق بیکاری بزند و بیکاران را به کارهای پست تر بگمارد می شنوم و می فهمم که این تهدید بیشتر برای صاحبان مشاغل است تا برای بیکاران که دیگر به روند تولید وارد نمی شوند . هر بار مثل اینکه این حضرات با من صحبت می کنند و نه با همکاران بیکارم . هر شب با دلشوره به خواب میروم

ادامه در صفحه ۵

گزارشی از جمهوری آذربایجان (بخش دوم)

نقش مهمی ایفا کردند، بویژه در زمان جنگ جهانی دوم و در بازسازی خرابی های جنگ، ستون اصلی این بازسازی بودند. اهمیت نقش زنان زمانی کاملاً مشهود می شود که توجه نمائیم که اتحاد جماهیر شوروی استالینی در نبرد با فاشیسم بیش از بیست میلیون نفر که در اکثریت خود مردان بودند، برای نجات بشریت قربانی داد و این امر موجبی بود تا بار سنگین بازسازی سوسیالیسم بر دوش زنان گذارده شود. زن اتحاد جماهیر شوروی استالینی به برکت سالها حکومت رویرونیست ها در شوروی به وضعی دچار شده که برای اینکه اصولاً بتواند احتیاجات اولیه خود را برآورده کند حتی تن به خودفروشی می دهد. تعداد فواحش بقدری زیاد است که در تصور نمی گنجد. اغلب آنها بیمار هستند و توجه ای به بیماری «ایدز» ندارند و دولتی هم در کار نیست که به فکر مردم باشد. مضاف بر این از آنجایی که در شهر باکو در روز فقط دو نوبت آب لوله کشی در دسترس مردم قرار دارد (صبح ها از ساعت ۶/۵ تا ۸/۵ و عصرها نیز از ساعت ۶/۵ تا ۸/۵) میتوان دید وضعیت اسف انگیز بهداشت را در ادامه در صفحه ۴

بخش اول گزارشی پیرامون جمهوری آذربایجان را در شماره گذشته توفان مشاهده کردید. اینک توجه خوانندگان گرامی را به بخش دوم این گزارش که هنوز پایان آن نیست، جلب می کنیم.

وضعیت زنان در آذربایجان

اصولاً مردم آذربایجان به خوش غیرتی معروف هستند و اگر به زبان عوام سخن بگوئیم شایع است که در مسائل ناموسی متعصبند. ولی وضع و اوضاع مادی و اقتصادی و اجتماعی آن چنان سوزناک و اسفناک است که جایی برای این «تجملات» باقی نمی گذارد. در این جوامع هیولای فقر ارزشهای اجتماعی را نابود می کند و از این نظر وضع زنان آذری شبیه به بسیاری خواهان ایرانی آنها است که از تصدق سر اسلام عزیز و استیصال مالی به فحشا روی آورده اند. وضع زنان بسیار وخیم تر از آن است که انسان بتواند تصور کند. زنان در زمان سوسیالیسم از کلیه حقوق اجتماعی بطور کامل برخوردار بودند و در حقیقت یکی از ارکان مهم جامعه بشمار می رفتند. آنها در ساختمان سوسیالیسم

ای عزیزی که بخون خفته و گلگون کفی

دروغ و دغل مثنی سلطنت طلب خود فروخته که علیرغم اینکه از قدرت سرنگون شده اند از پخش اکاذیب دست بر نمیدارند ما را بر آن داشت که از حیثت کریم پور شیرازی "ای رفیقی که بخون غرقه ز عشق وطنی" بپاخیزیم . اکنون نیز چون گذشته که اعلامیه های یکسان ساواک برای ایراد اتهام و قلب حقایق برای درج در مطبوعات مزدوری نظیر "کیهان" و "اطلاعات" ارسال می شد، اتهامنامه ای از همان منابع در کیهان لندن منتشر شده است که حاکی از تعقیب سیاست سابق ساواک است تا از همان وسیله کهنه مجدداً برای افترا زنی سود بجوید .

این آقای سرهنگ ستاد برای اینکه ارزش کریمپور شیرازی را پائین بیاورد تا سرانجام برای صدور حکم قتل به اتفاق آراءش فتوا دهد، چنین قلمفرسائی میکند: "او فقط در درس ادبیات فارسی ذوق و شوقی داشت ولی در سایر مواد درسی نه استعدادی و نه علاقه ای داشت به همین علت کمتر موفق به دریافت نمرات قابل قبولی می شد.

از ماه های دی و بهمن ۱۳۲۱ سروصدای دانش آموزان شبانه روزی به علت کم شدن پتو و ملافه ها و یا سرقت را به میان بکشد و در باره آن به بحث بپردازد . ولی

کریمپور شیرازی این روزنامه نگار شجاع و آزاده را بسیاری از مردم میهن ما که سالهای تلخ کودتای خائنه بیست و هشت مرداد سال ۱۳۳۲ را دیده اند بیاد می آورند . وی نه تنها با قلم افشاگرانه خود به جنگ دربار پهلوی میرفت و ماهیت این دستگاه جبار را بر ملا می نمود بلکه در عین حال شعر میسرود و مردم را به مبارزه علیه دودمان پهلوی دعوت میکرد. اشعار تکان دهنده وی در دفاع از مبارزه مردم در قیام ملی سی ام تیر سال ۱۳۳۱ ورد زبان مردم بود. روزنامه "شورش" وی شورشی علیه ستمگری دارودسته پهلوی و اربابان امپریالیستشان بود که در مسئله ملی شدن صنعت نفت سنگ می انداختند و می خواستند بهر قیمت شده حکومت ملی دکتر مصدق را ساقط کنند . کریمپور از آنجمله روزنامه نگاران بود که بشکرانه آزادیهای نسبی دوران حکومت دکتر مصدق امکان یافته بود که روزنامه ای منتشر کند و نظریاتش را در آن بنویسد . شاید اگر نشریه کیهان لندن از قول عیسی پژمان «همیشه» سرهنگ ستاد بدرج جعلیاتی در مورد این مرد مبارز نمیداخت، توفان نیز لزومی نمی دید از میان خیل قربانیان رژیم پهلوی مورد کریمپور شیرازی را به میان بکشد و در باره آن به بحث بپردازد . ولی

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی

ای عزیزی...

از کمد و یا جیب های آنها بلند شد. با همه مراقبتی که می شد کمترین نتیجه ای گرفته نشد و دزدی پتو و ملافه و غیره هم چنان ادامه داشت. در روزهای تعطیل ایام عید ۱۳۲۲ گروهبان حنیفه سر آشپز دبیرستان به هنگام اجتماع دانش آموزان در نهار خوری برای صرف شام متوجه می شود که در تاریکی شب و در کنار دیوار مشرف به خیابان دانشگاه جنگ یک دانش آموزی تعدادی پتو و ملافه به آن طرف دیوار پرت می کند که رفیق دزد در آن طرف دیوار تحویل می گیرد حنیفه بلافاصله به او حمله کرده و دستگیرش می کند و او را با چند پتو و ملافه که موفق به انداختن آنها از دیوار نشده و از انبار یکی از گروه ها دزدیده بود به افسر نگهبان تحویل می دهد. ... درست بیاد می آورم که بعد از گذراندن سیزده بدر همان سال صبح روز چهارشنبه چهاردهم سال ۱۳۲۲ سرگرد امام بخش فرمانده گردان اول همه دانش آموزان را در یک صف جمع کرد و ضمن آوردن کریمپور شیرازی از زندان و معرفی او شرح مفصلی از سوابق شرارت ها و نافرمانی های او در دبیرستان نظام شیراز و دزدی پتوها و ملافه ها و موجودی های کمد های دانش آموزان دبیرستان نظام تهران بیان داشت و بعد از نواختن پنجه ضربه شلاق پاگون های او را کنده و از دبیرستان اخراج شد. آقای سرهنگ ستاد پس از افتخار به اینکه خمینی وار دانش آموز جوانی را که حتما سنش به ۱۸ سال نیز نمرسید با پنجه ضربه شلاق در ملأ عام توسط پاسداران وقت محکوم کرده است و پس از افتخار به این روش تربیتی حیوانی که در خور همان جناب تیمسار است ادامه میدهد: "بعد از جریان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (ظاهراً جناب تیمسار خجالت می کشد پس از آن همه افتضاحات و جنایات از قیام ملی ۲۸ مرداد نام ببرند - توفان) همان امیر مختار کریم پور شیرازی "فسائی" دستگیر و بازداشت و در لشکر ۲ زرهی مرکز زندانی انفرادی شد. پس از بازپرسی و تکمیل پرونده و ارجاع به دادگاه نظامی به مرگ محکومیت یافت و تیرباران شد. "بهمن سادگی! ولی پس از انقلاب شکوهمند بهمن که به قدرت جنتیکارانه همین ارتشیان پایان داد هر چه گشتند تا آن پرونده دادگاه و صورت بازجوئی را پیدا کنند موفقیتی بدست نیاوردند نکند که زنده یاد کریمپور پرونده خودش را دزدیده بود تا بدست کسی نیفتد؟ آقای سرهنگ چنان از بازپرسی و تکمیل پرونده و ارجاع آن به دادگاه نظامی صحبت می کنند که تو گوئی رژیم خائن محمد رضا شاه هنوز سرنگون نشده است و در زمان بازپرسی زنده یاد کریمپور شیرازی نماینده سازمان عفو بین الملل و فرستاده سازمان حقوق بشر ناظر و شاهد بازجویان حمام لشکر ۲ زرهی بوده اند. آنها که از شکنجه خانه

های لشکر دو زرهی با بدنهای افلیج جان سالم بدر برده اند داستانهای تکان دهنده ای توصیف میکنند که آثار آنها میشود بر بدنهای آنها دید. جناب سرهنگ که از خواندن کتاب منوچهر کیمرام به خشم آمده است بدون اینکه توجه کند از قتلگاههای لشکر دو زرهی صحبت میکند بیکباره اعتراف میکند: "در آن هنگام نویسنده سمت بازجوی رکن ۲ فرمانداری نظامی تهران را عهده دار بود و به وضع زندان و زندانیان و از جمله کیفیت پرونده همدوره و دزد و سارق سابق و روزنامه نگار روزی نامه پرخاشگر "شورش" کاملاً آگاهی و اطلاع داشت... خواننده مشتاق میخواهد بداند که این آقای بازجو که از محتوی پرونده کریمپور شیرازی مطلع است دلایل محکومیت به مرگ را چگونه بیان میدارد. ولی انتظار خواننده بیهوده است زیرا جناب بازجو هر چه بگردد چنین پرونده ای را پیدا نخواهد کرد. "دزدی پتو و ملافه" متعلق به سال ۱۳۲۱ نمیتواند دلیلی برای تیرباران در سال ۱۳۳۲ باشد. چنین جرمی حتی در قوانین آریامهری نیز شامل مرور زمان میشود. مگر دزدیهای جان نثار طوفانیان و اشرف پهلوی و شاهپورها و شاهزاده خانها شامل مرور زمان نشد؟ پس اتهام "سارق سابق" نیز بجا بکار برده نشده است و حکایت از محتوی پرونده نمیکند میماند آن روزنامه مترقی که بقول جناب بازجو "پرخاشگر" بوده است. جرم زنده یاد کریمپور شیرازی در همین کلمه سحر آمیز نهفته است زیرا روزی نبود که این روزنامه نگار شجاع به خاندان ننگین پهلوی و بدکاره دربار اشرف پهلوی پرخاش نکند و ماهیت اقدامات توطئه گرانه آنها را برملاء ننماید. سرانجام این جناب سرهنگ که بازجوی رکن ۲ ارتش در فردای کودتای خائنه ۲۸ مرداد از کار در آمد بخشی از کتاب کیمرام را نقل کرده و مقاله خود را بپایان میرساند. وی میآورد: "دکتر منوچهر کیمرام می نویسد: "... مدتی بعد در روزنامه ها خواندم که کریمپور شیرازی با ریختن نفت خودش را آتش زده، خود سوزی کرده و مرده است. شایع بود او را از پشت تیر زده یا او را به تیر زده اند؟ اقدام به فرار کرده یا او را به گلوله بسته اند؟ یا بدون اینکه قصد فرار یا خود سوزی داشته باشد او را کشته اند؟ از نظر من تفاوتی نداشت. من فکر می کردم به تنها آرزویی که داشت رسیده بود: مرگ! .. "این همه صغری و کبری ندارد خوب بود دکتر منوچهر کیمرام در طول مدت چهل و دو سال از رفقای حزبی خود این سؤال ها را می کرد مسلماً پاسخ صحیح و قطعی از آنها می شنید زیرا: همه این شایعات و تصورات از مغز پوسیده و انحرافی اعضای حزب توده تراوش کرده بود. کریم پور شیرازی در زندان نه نفت یا وسیله دیگری در دسترس داشت که خود سوزی و یا

خودکشی کند و نه مبادرت به فرار کرده که او را از پشت با تیر بزنند. اتهامات او که منجر به محکومیت مرگ شد کافی برای کشتن او از روبرو و خلاصی او از اعمال ناشایست و کردار شنیع و غیر انسانی در طول مدت زندگی او بود."

در اینجا هم سرهنگ ستاد عیسی پژمان و بازجوی شکنجه گر رکن ۲ فرماندار نظامی محبیلانه نمیگوید که سرانجام، جرم این روزنامه نگار مترقی چه بود که تیرباران وی را ایجاب مینمود؟ چه دلایل محکمه پسندی وجود داشت تا بشود اعدام یک روزنامه نگار را توجیه کرد؟ استدلال این جناب سرهنگ را میشود دوباره برای دیده گانی که آنها باور نمیکند تکرار کرد "اتهامات او که منجر به محکومیت مرگ شد کافی برای کشتن او... بود" (نقل از پژمان). اگر این جمله را به زبان آخوندها برگردانیم فقط در دو کلمه بیان میشود "مفسد فی الارض". جناب سرهنگ اضافه میکنند که با تیرباران کریمپور شیرازی وی را از زجر روحی خلاص کرده اند. پس معلوم میشود که تیرباران کریم پور برای نجات و آسودگی روح وی صورت گرفته است. چقدر این کلمات با گذشت بیش از چهل سال از قتل فجیع کریم پور به گوش آشنا میآید، درست مثل اینکه همین دیروز بود که آیت الله گیلانی از سیمای جمهوری اسلامی در فواید و محسنات کشتار جوانان داد سخن میداد. چقدر مرتجعین دنیا از شیلی تا به ایران زبان مشابه ای دارند. این اظهار نظر چقدر با نظریات جلاد خلخالی میخواند که بی گناهان را میکشت چون به ورودشان به بهشت باقی و خلاصی شان از دنیای فانی مملو از گناه ایمان داشت. جناب سرهنگ در خاتمه اضافه میکنند که کریمپور به اعمال غیر انسانی در طول زندگی خود دست زده است ولی ایشان نیازی حس نمی کنند که این اعمال غیر انسانی را توضیح دهند. حتی ۴۲ سال بعد از اعدام وی نیز لازم نمی بیند مردم را از این اعمال شنیع مطلع گردانند. آیا تیرباران یک انسان و پایان دادن به زندگی وی حقیقتاً تا باین حد بی اهمیت است که ضرورت توضیح این عمل را برای افکار عمومی آنها پس از ۴۲ سال ایجاب نمی کند؟ حقیقتاً این سلطنت طلبان دو آتش چه راحت آدم میکشند و بر جسد آنها لجن می پاشند.

کریم پور شیرازی از هواداران دکتر مصدق بود و به شدت با دربار این مرکز فساد و تباهی در ایران در افتاد بویژه اشرف پهلوی کینه وی را بدل گرفت. پس از کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد دیری نپائید که به چنگ مأمورین پلیس افتاد. در زندان مورد انواع و اقسام شکنجه ها قرار گرفت. بر پشت وی پالان گذاردند و با زدن دهنه بوی، وی را بدور حیاط می گردانند. از وی میخواستند که صدای خر در آورد و سپس وی را به ادامه در صفحه ۳

ای عزیزی...

مستراح میبردند تا با زبان خود که "پر خاشگری" کرده بود نجاسات مستراح را بلیسد و آنرا تمیز نماید. مرتب به وی شلاق میزدند و وی را وسیله بازی دژخیمان کرده بودند. کریم پور روزنامه نگار منفردی بود که به هیچ سازمان زیر زمینی مانند اعضای حزب توده تعلق نداشت، دارای حوزه حزبی و همحوزه‌ای نبود تا بخواهند با شکنجه وی به این اطلاعات پنهان دست پیدا کنند. شکنجه کریم پور فقط و فقط بخاطر انتقامجویی بود، انتقامجویی درباره از وی. شکنجه وی باید آبی بود که بر آتش دل شاه و اشرف پهلوی می ریخت، آنچه را که بعنوان اعمال شنیع و غیر انسانی به وی هنوز نیز بعد از ۴۲ سال نسبت میدهند هیچ چیز نیست جز "بی حرمتی" نسبت به شاه و خاندان پهلوی. کریم پور را آنقدر شکنجه کردند که با فریاد "من طاقت اینهمه عذاب و شکنجه ندارم" خود را از پنجره سرسرای فرماندار نظامی بقصد خود کشتی به بیرون پرتاب کرد که بمرگ وی منجر نشد، مطبوعات تهران این خبر را در همان موقع با تغییر فقط یک کلمه به چاپ رساندند و نوشتند که کریم پور با فریاد "من طاقت اینهمه اتهام ندارم" خود را از پنجره سرسرای فرماندار نظامی به پائین افکند. شهودی که ناظر جریان بودند خبر را بیرون آوردند بطوریکه کتمان آن از طرف دستگاه کودتا دیگر مقدور نبود. قتل کریم پور که صرفاً با هدف انتقامجویی صورت گرفت مستقیماً بدستور درباره پهلوی وامریه صریح شخص اشرف پهلوی بود و از جمله یکی از هولناکترین اعمال جنایتکارانه رژیم پهلویست. کسانی که آتروها اخبار را در دوران سانسور و ترور سیاه به بیرون درز دادند میگفتند: وقتی کریم پور را پس از شکنجه معمول در اتاقش نیمه جان رها کرده بودند محافظین وی مقداری نفت روی وی ریختند و آتش زدند و وقتی با بدن نیمه جان نمره زنان میدوید با یک گلوله به زندگی پر بار وی خاتمه دادند و خبرش را برای درباره بردند. حال یک مأمور سابق ساواک و بازجوی و شکنجه گر رکن ۲ و سرهنگ خائن و فراری از خشم مردم ایران برای پرده پوشی بر جنایات خودش و اربابش بدروغ متوسل میشود که این شایعات ساخته و پرداخته مغز پوسیده و انحرافی اعضای حزب توده است. ولی چون دروغگوی بی شرم ما کم حافظه تشریف دارند و یا مردم را فراموشکار تصور میکنند بیادشان نمیآید که آنکس که پرده از آتش گرفتن (بخوانید آتش زدن - توفان) کریم پور شیرازی برداشت مطبوعات کودتا بودند که عکس سوخته کریم پور را نیز چاپ کردند و متحد از قول فرمانداری نظامی مطالبی با این مضمون چاپ کردند که کریم پور شیرازی بقصد فرار پیراهن خود را با نفت بخاری آلوده کرده و سپس آتش زده و

بسوی پاسبان پرتاب کرده است. بر حسب اتفاق این پیراهن مشعل در لای میله های زندان گیر کرده و به روی خود وی افتاده و وی را سوزانده است! و به این ترتیب درباره با دست جلادانی نظیر تیمور بختیار و بازجویان فرماندار نظامی بزندگی کریم پور شیرازی در تاریخ ۲۵ اسفند ۱۳۳۲ پایان داد تا درباره جشن نوروز کودتا را بر پشته ای از شهیدان خلق با شادمانی و آسودگی بر گذار کنند.

حتی اگر مزدوران زمان شاه تمام لجنهائی را که با خود حمل میکنند برای تبرئه خود بر سر کریم پور خالی کنند و در تاریخ کودکی وی باستانشناسی نمایند، قادر نخواهند بود چهره ضد درباره و نام مترقی وی را بیالایند. آنچه در اینجا مهم است مبارزه وی برای آزادی ایران از قید درباره پهلوی است و تنها همین یک نکته کافیت تا تمام گناهانی را که بپایش مینویسند با خون خود که تسلیم ارتجاع نشد بشوید. مردی آزاده برای وطنش، بدون چشمداشت شخصی از جاننش گذشت و مردکی نیز پیدا شده که پس از ۵۲ سال از ملافه خود نمیگذرد و همه افتخارش این است که قبل از کشتن آن مرد بزرگ به وی ۵۰ ضربه شلاق زده و بر وی خرواری لجن پاشیده و قتل فجیع و تیر از قفا و بزدلانه بوی را تیر از روبرو و مبتنی بر تصمیم دادگاه عادل کودتای پهلوی، قانونی و بر اساس رای منصفانه آن جا بزند.

آقای داود امیر قاسمی که گویا خود از مطلعین ساواک است در مورد جناب سرهنگ عیسی پژمان در نشریه "نیمروز" مورخ ۷ مهرماه ۱۳۷۴ در مورد یکی از حوادث مربوط به تاریخ ساواک که از جانب جناب بازجوی رکن ۲ سابق و مأمور کنونی ساواک تحریف شده است چنین اظهار نظر میکند: "آقای پژمان که در جریان امر نبوده و مطلب را با سلیقه خویش بررسی و با دروغ پردازهای ناروا یک خبر ناصحیح تهیه و در کتاب "آثر انگشت ساواک" درج مینماید تا از قافله عقب نماند. " بنظر دوست سابقشان دروغپرداز است و میخواهد از قافله عقب نماند. از کدام قافله؟ از قافله همه ساواکیها که ظاهراً اوضاع را برای تبرئه ساواک مناسب می بینند و به خاطره نویسی های قلابی و پر از تحریف اشتغال دارند. آقای امیر قاسمی سپس ادامه میدهند: "آقای پژمان در چند جای کتاب در باره شرفیابی خود به حضور "شاهنشاه آریامهر" نوشته اند که کذب محض است و دروغهائی شاخدار است که گویز رئیس تبلیغات آلمان نازی در جنگ دوم جهانی می گفت: "دروغ هر چه بزرگتر اثر آن بیشتر است که آقای پژمان هم از این دستور پیروی کرده ... و یا در جای دیگر "بر اثر اقدامات " تیمسار ارتشبد نعمت الله نصیری " رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور "آقای پژمان" از ساواک به شهربانی کل کشور منتقل ...

گردید ... یک روز صبح پس از اینکه کارهای تشریفاتی را به عرض " تیمسار ارتشبد نصیری " رساندم، پرسیدم "پژمان" از ساواک رفت شهربانی؟ در حالی که تبسم می کرد گفت: "آدمی دروغ پرداز و پرونده ساز بود که بدرد ما نمی خورد! "بر این اظهار نظر ساواک در مورد یک مأمور کثیف ساواک چه میشود افزود جزء اینکه از مردکی که بر دوستان ساواکی خود رحم نمی کند و برای آنها پرونده می سازد چه انتظاری بیش از این میتوان داشت که در مورد زنده یاد کریم پور شیرازی انجام داده و پس از قتل فجیع وی برایش پرونده کلفتی سرهمبندی کرده است. این رویه تاریخ نویسی رویه ساواک است چه آنموقع که به جان و مال و ناموس مردم میهن ما مسلط بود و "کتاب سیاه" منتشر می کرد و چه امروز که در پی توجیه جنایات خود است و "کتابهای سفید" منتشر میکند. در این میان نقش باصطلاح نشریات خبری فارسی زبان خارج از کشور بسیار سئوال برانگیز است. روزنامه نگار مبارزی را ۴۲ سال پیش بعلت استفاده از حق آزادی بیان و قلم، بعلت اعتقادش برای خدمت به وطنش در زیر شکنجه کشته اند و عقل سلیم حکم می کند که جامعه مطبوعات که مدعی حمایت از دموکراسی و حقوق بشر است به میدان آید و هر سال یادبود شهادت کریم پور شیرازی را برگزار کرده و از حیثیت وی در قبال اتهامات ساواکیها دفاع کند. ولی بر عکس هفته نامه کیهان لندن سندی جعلی به چاپ میرساند تا به خواننده چنین القاء کند که قتل کریم پور شیرازی بدست عمال اشرف پهلوی کاملاً حلال بوده است. از نشریه ای که خرجش از کیسه اشرف پهلوی تامین می شود نباید بیش از این انتظار داشت. حق این است که کانون نویسندگان ایران در تبعید نسبت به فتوای توجیه قتل کریم پور شیرازی همانگونه شجاعانه عکس العمل نشان دهد که نسبت به فتوای قتل نویسنده سلمان رشدی، تا هرهز گویان سلطنت طلب مجدداً جرات نکنند با افتخارات این مردم بازی کنند.

از کمک های مالی تان متشکریم

ب. از آلمان	۱۰۰ مارک
ف. از آلمان	۵۰ مارک
سهراب از آلمان	۱۰۰ مارک

گزارشی از...

گرمای ۴۰ درجه مجسم کنید. این تازه وضع خانواده‌هایی است که از نعمت آب لوله‌کشی برخوردارند ولی در برخی نقاط شهر تنها از شیرهای آب عمومی کنار خیابان استفاده می‌شود که باید مردم مدت‌ها در صف آب بایستند تا نوبت دریافت آب به آنها برسد. بیماری‌های پوستی بویژه در میان زنانی که به خودفروشی مشغولند به مراتب بیشتر است. فحشا در آذربایجان غوغا می‌کند و با بیماری‌های مسری همراه است. در دوران سوسیالیسم آنطور که مردم می‌گفتند نه تنها فحشا برای سوسیالیسم قابل پذیرش نبود که سهل است با آن قانوناً برخورد می‌شد. وجود فحشا نخست از زمان قدرت برژنف آغاز شد. علیرغم این که این اعمال قانوناً مغایر شئون اجتماعی محسوب می‌شد و ممنوع بود و مبادرت به آن جرم بود، لیکن هتل‌های مسکو مملو از فواحشی بود که برای جلب توریست‌ها به فعالیت مشغول بودند. برژنف بتدریج اخلاق بورژوازی را جایگزین اخلاق سوسیالیستی می‌نمود. با مرد مسنی با تمایلات مذهبی صحبت می‌کردم که شخص ثالثی که از راه رسیده بود به مزاح گفت در ایران و ترکیه شایع است که ما کمونیست‌ها ناموس نداریم. پیرمرد با قیافه درهم کشیده گفت: غلط کرده‌اند ما در زمان لنین و بویژه در زمان استالین نه تنها از این نوع مسائل خلاف شئون اجتماعی نداشتیم که سهل است بر علیه اینگونه مسائل از نظر فرهنگی بشدت مبارزه می‌کردیم. اشاعه فحشا جرم محسوب می‌شد. از این گذشته ما آن موقع در رفاه فکری و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بسر می‌بردیم و این اساساً نیاز به خودفروشی را زائل می‌کرد. آنگاه با ناراحتی مثل اینکه می‌خواست همه ناراحتی‌هایش را یکباره خالی کند، اضافه کرد: آنها برای تامین غذا و پوشاک و نان روزانه مجبور به خودفروشی هستند و با عصبانیت گفت مگر در کشور شما ایران اسلام زده و یا ترکیه وضع بهتر از اینجا است؟ آنجا که کمونیست‌ها بر سرکار نبودند. اتفاقاً روزی اگر ما می‌توانستیم از وجود ناموس صحبت کنیم، آن هم در زمان کمونیست‌های واقعی بود.

آذربایجان و نفوذ مذهب

مردم آذربایجان بعد از جمهوری اسلامی ایران از نظر تعداد جمعیت دومین کشور شیعه جهان محسوب می‌شوند و مانند برخی از ایرانی‌ها به شیعه گری تعصب دارند. آنها سینه‌زنی، زنجیرزنی و حتی قمه‌زنی را بخشی از مراسم مذهبی بحساب می‌آورند و بسیاری به خرافات مذهبی اعتقاد دارند. از یک مهندس جوان ۳۵ ساله که شدیداً مذهبی بود و در عین حال مدعی

بود که کمونیست است پرسیدم تو با این فکر چگونه عضو حزب کمونیست (بخوانید حزب رویزیونیست -گزارشگر) شدی؟ جوابی که به من داد جالب بود. وی اظهار داشت که از اواسط زمان قدرت برژنف وارد «حزب کمونیست» شده است. ورود به حزب برایش منافع شخصی و شغلی داشته است. برای ورود به حزب باید به یک سری سئوالات پاسخ می‌داد و امتحاناتی را از سر می‌گذرانید. این ظاهر امر بود ولیکن شما می‌توانستید با پرداخت رشوه به مسئول مربوطه، طرف را راضی کنید که برایتان کارت عضویت در حزب را صادر کند. آنها اساساً به این کاری ندارند که آیا تو مذهبی هستی یا نیستی، برنامه حزب را قبول داری یا نداری. در زمان برژنف به بهانه مبارزه با «خطاهای» استالین، حزب و نه دولت، روش بیطرفانه‌ای نسبت به مذهب اتخاذ کرد و از مبارزه با این افیون توده‌ها دست کشید. در زمان برژنف بازسازی کلیساها و مساجد آغاز شد زیرا بورژوازی نخواست شوروی به وجود عامل تحمیل توده‌ها احتیاج داشت. اگر در زمان استالین حزب با مذهب و خرافات ناشی از آن مبارزه می‌کرد، برژنف زیر بال کلیسای ارتدوکس را گرفت و گورباچف حتی برای زیارت پاپ به واتیکان رفت. در دوران برژنف بود که بطور عمده علف مرده ایده آلیسم دوباره آبیاری شد. این عامل عقب‌ماندگی چون قارچ از زمین سر بلند کرد و مردم را به خود مشغول نمود.

علی‌اف و نقش وی

همین علی‌اف مسئول «کا.گ.ب» دوران برژنف در آذربایجان و بعداً در صدر هیئت رئیسه دولت آذربایجان و امروز رئیس جمهور این کشور و بقول خودش عضو عالی «حزب کمونیست شوروی» در دوران برژنف، مذهبی دوازده ساله از آب درآمده و در تلویزیون باکو مشرف شدنش به حرم امام رضا در مشهد را از افتخاراتش بحساب می‌آورد و تازه این تمام مسئله نیست. این آقای مشدی علی‌اف بروایت مردم حاجی هم تشریف دارند و به مکه معظمه نیز شرفیاب شده‌اند. فقط تهریش و عمامه ایشان کم است. وی از آخوندهای ایرانی یاد گرفته است، کلمات دینی را از زبان نیاندازد. این گربه عابد و مسلمان شده قصد دارد از اعتقادات مذهبی مردم بهره برد و از این جهت است که خود را مذهبی دوازده ساله جامیزند و گر نه حاجی مشدی علی‌اف کجا و زیارت مکه و مشهد کجا؟ مردم آذربایجان که این بازی‌ها را می‌بینند، به ماهیت این روباه مکار پی می‌برند و بدین جهت هم علناً تدین او را بباد تمسخر می‌گیرند. جالب‌تر اینکه این مسلمان یکشنبه قصد دارد در انتخابات آینده خود را مانند پادشاهان مادام‌العمر رئیس جمهور دائمی بنماید.

مسئله جالب توجه دیگر در مورد آقای حاجی علی‌اف این است که دوران حکومت امروزش در آذربایجان منطبق بر دوران نفوذ فک و فامیل نخجوانی وی می‌باشد. آقازاده ایشان وزارت نفت آذربایجان را اداره می‌کند. دخترش که زن سفیر آذربایجان در انگلستان است، مسئول امور پنبه این کشور است که بعد از نفت دومین و بزرگترین صادرات آذربایجان با تولید ۴۸۰ هزار تن محصول سالانه، به شمار می‌رود.

علی‌اف اگر یک ریش کوسه بگدارد می‌تواند نامش را براحتی و با وجدان آسوده به حجت‌الاسلام رفسنجانی تغییر دهد. حاجی علی‌اف اهل نخجوان آذربایجان است. نخجوان استانی از این کشور است که توسط ارمنستان از خاک اصلی آذربایجان جدا شده است. این استان یا از طریق هوا و یا از طریق ایران از راه گمرک آستارا با آذربایجان مادری در ارتباط است. حاجی علی‌اف که آقای ایلچی‌بگ این گماشته ترکیه را از جبهه خلق کنار زد و به قدرت رسید، سعی کرد تمام ارگان‌های دولتی را بدست نخجوانی‌ها بسپارد تا از این طریق کنترل کامل بر کارهای دولتی را داشته باشد و این امر باعث نفرت افراد بانفوذ شهرهای دیگر بویژه باکوئی‌ها شده است. بطوری که در صحبت با مردم باکو می‌توان ابراز نفرت آنها را از این امر دید. آنها اظهار می‌دارند چنانچه روزی علی‌اف از کار بیافتد مردم باکو چنان بلایی بر سر نخجوانی‌ها بیاورند که آن سرش ناپیداست. ببینید که حاجی علی‌اف عضو عالی حزب رویزیونیست شوروی، این مذهبی دوازده ساله که مرتب نام ائمه را بر زبان دارد به چه صورت بر مردم آذربایجان حکومت می‌کند، چه تضادی را در جامعه پدید می‌آورد و بدان دامن می‌زند و چگونه از این تضادها بنفع خود و خانواده‌اش سوءاستفاده می‌کند.

نتایج جنگ با ارمنستان

در دوران جدایی آذربایجان از شوروی و نفوذ جبهه خلق برهبری ایلچی‌بگ عامل دولت ترکیه با طرح شعارهای ناسیونالیستی و هم‌چنین وعده وعیدهای ایلچی‌بگ پس از استقلال به مردم آذربایجان و سرانجام پیروزی جبهه خلق برهبری ایلچی‌بگ بر مطلب‌اف رئیس جمهور آن زمان آذربایجان، این وعده وعیده نه تنها برآورده نشدند بلکه دولت شوروی که بافضاحت و رسوایی از آذربایجان رانده شده بود و بسیاری شهید به مردم این کشور تحمیل کرده بود، سعی کرد با یک تیر دو نشان بزند. بدین نحو که نخست جنگ قره‌باغ علیا (کوهستانی) را با تحریک ارامنه و آذری‌ها راه بیاندازد تا پایه‌های اقتصاد ورشکسته آذربایجان را هرچه بیشتر به ورشکستگی بکشاند و از

گزارشی از...

طرف دیگر بر اساس نارضایتی مردم، مهره خود فروخته‌ای مثل علی اف، رئیس سابق «کا.گ.ب.» را بروی کار بیاورد و این تیر هم به هدف خود اصابت کرد به این صورت که ایلچی بگ ناسیونالیست نه تنها بخشی از آذربایجان را که از نظر اقتصادی و سوق الجیشی برای این کشور نقش مهمی را بازی می‌کرد، از دست داد و مردم هشت شهر قره‌باغ علیا از جمله شهرهای «شوشا»، «لاچی»، «آغادام»، «کلبه‌جر» (مرکز معادن طلا)، «خوجالی»، «عسگران» و چندین شهر و روستای دیگر را با منطقه وسیعی زمین‌های زراعی و حاصلخیز به ارمنستان واگذار کرد. بدین طریق صدها هزار تن از مردم این مناطق آواره و بی‌خانمان شدند. مسلماً نگهداری این آوارگان مشکلات فراوانی را برای دولت آذربایجان به ارمغان آورد و دولت ایران با وجودی که به دولت ارمنستان در رقابت با ترکیه در این جنگ کمک می‌کرد در عین حال برای نفوذ مذهبی در میان مردم آذربایجان مسئولیت نگهداری صدهزار آذری را به عهده گرفته و از این طریق دو هدف را دنبال می‌کرد، اول اینکه به مردم آذربایجان نشان دهد که چقدر رژیم جمهوری اسلامی و اسلام از آنها حمایت می‌کند و چه تا اندازه این ملایان انساندوست هستند و از طرف دیگر در صدد آن است که تربیت مذهبی ایشان را برای آینده سیاست خود در قفقاز در نظر بگیرد. ولی اثرات کمک‌های رژیم جمهوری اسلامی به ارمنستان آن چنان بازتاب بدی در میان مردم آذربایجان بجای گذاشته بود که این مردم اغلب از این کمک صحبت می‌کنند و به رژیم ملایان ایران به همین خاطر بدیده نفرت می‌نگرند. البته پان‌ترکیست‌های ترکیه که در کشتار ارامنه ید طولایی دارند و تمام سرزمین‌های آنها را غصب کرده‌اند از این موقعیت حداکثر استفاده را کردند. شکست جنگ قره‌باغ علیا و وخامت اوضاع اقتصادی و همچنین از دست دادن بسیاری از مناطق آذربایجان، گماشته ترکیه یعنی ایلچی بگ را در زمره بی‌عرضه‌ترین رؤس جمهورهای تاریخ آذربایجان ثبت نمود. روی کار آمدن ایلچی بگ ناسیونالیست مصادف با قدرت گرفتن یکسری انسان‌های بی‌لیاقت سیاسی و مذهبی که هیچگونه اطلاعی از سیاست و اقتصاد نداشتند، شد که این عده هیچ هدفی را دنبال نمی‌کردند جز غارت ثروت‌های ملی و برپا کردن باندهای مافیایی برای رسیدن به ثروت بیشتر. آنها با تصاحب زمین‌ها و ساختمان‌های دولتی و غارت منابع ملی و عقد قراردادهای اقتصادی که تنها به جیب آنها سرمایه بادآورده‌ای را سرازیر می‌کرد، پرداختند و جز این کار دیگری نداشتند. به هیچ عنوان کوچکترین خدمتی به مردم نکردند. به همین دلیل مردم به صراحت شرح

می‌دهند که طرفداران به اصطلاح جبهه خلق آن چنان بلایی بر سر مردم آذربایجان درآوردند که روسها در سال‌ها حکومت خودشان این بلا را بر سر مردم آذربایجان نیاورده بودند. بدین علت است که جبهه خلق امروز بشدت مورد نفرت مردم آذربایجان قرار دارد و دقیقاً از همین موقعیت است که پیر سیاسی قدیمی و یکی از مأمورین مهم «کا.گ.ب.» شوروی سابق، حاج آقا علی اف مجدداً به روی کار آمد و از آن جایی که جریانات سیاسی دیگر همچنان نامشهورند و جبهه خلق نیز نام بدی دارد، مردم در حال حاضر آلترناتیوی برای علی اف نمی‌بینند.

مردم و رسانه‌های گروهی

با وجود اینکه روزنامه‌های متعددی انتشار می‌یابد، کمتر کسی را می‌توانید پیدا کنید که در حال مطالعه روزنامه و یا کتب سیاسی باشد زیرا که اولاً مردم آن توان مالی را ندارند که چند دلاری در ماه به خرید روزنامه و کتب اختصاص دهند، ثانیاً آنها چنان از صبح سحر برای درآوردن چند دلار در تلاش هستند که وقتی برای مطالعه برای آنان باقی نمی‌ماند. اوضاع فرهنگی جامعه اسفناک‌تر از وضع روزنامه‌هاست. از آن موسیقی لطیف و ظریف و اصیل آذربایجانی کمتر صدایی شنیده می‌شود. برنامه TRT ترکیه با دوکانال و برنامه روس‌ها با دوکانال دیگر مشغول پخش فرهنگ آمریکایی‌زده ترکیه و روسیه هستند که این دو کشور نه تنها در کشورهای خود، بلکه مردم آذربایجان بخصوص جوانان را با این نوع فرهنگ‌های مبتذل و بی‌محتوی مشغول کرده‌اند. دولت ایران نیز هر روز یک ساعت از طریق برنامه‌های صدا و سیما آذربایجان به زبان آذری برنامه پخش می‌کند.

نقش بانک‌ها

پس از این که دولت آذربایجان استقلال خود را بدست آورد، یکسری بانک‌های خصوصی مثل قارچ از زمین سر بدر آوردند و سعی کردند که با تبلیغات، مردم را به پس انداز کردن ترغیب کنند. آنها برای جلب تقدینه‌های مردم به بانکها، بهره بانکی را برای سپرده‌ها به ۳۰ درصد رسانیدند و همچنین وعده کردند که درصدی از هزینه‌های جاری زندگی مردم را نظیر اسباب و اثاثیه منزل و ارزاق بپردازند. پس از اینکه مردم به این بانک‌ها اعتماد پیدا کردند و فریب تبلیغات آنها را خوردند و در این بانک‌ها پول‌های خود را پس انداز نمودند، این بانک‌ها اعلام ورشکستگی کرده و دارایی مردم را بالا کشیدند. جالب این است که دولت آذربایجان کوچکترین اقدامی در این مورد نکرد و

بانکها حسابی این پولها را خورده و به ریش مردم خندیدند. مرتجعین در تمام دنیا چهره واحدی دارند، در ایران اسلام‌زده نیز وضع به همین منوال است و بانکها با پول مردم به کلاهبرداری مشغولند. بخش سوم این گزارش در شماره آینده از نظر خوانندگان گرامی خواهد گذشت.

انسان...

زیرا نمی‌دانم سرنوشت فردای مرا چگونه رقم زده اند و هوی و هوس سرمایه بر کدام محور می‌گردد. در سر کار اصل نکوهیده تنازع بقا، این یگانه اصلی که با پیدایش بشریت پدید آمد با همه یال و کویال حیوانی حضور دارد و به زندگی دیرپای خود ادامه می‌دهد. کار من برای خلاصی از هلاکت است و امرتلاش برای معاش روزانه اشکال غیر انسانی تری بخود می‌گیرد بطوریکه بقیه کاری را که دیگر نمی‌توانی در ساعت رسمی کار انجام دهی باید با خود به خانه ببری تا رضایت کارفرما را جلب نمائی. من داوطلبانه این کارهای شاق را می‌کنم زیرا مسئولیت زندگی چندین نان خور دیگر خانواده را نیز بدوش می‌کشم. من نه زنجیر برده دار را بر دوش دارم و نه شلاق ارباب را بر گرده خود حس می‌کنم من داوطلبانه و دموکراتیک به بندی نامرئی بندم که خودم را نمیتوانم از قید آن خلاص کنم. نوای زیبای حقوق بشر برخلاف گذشته های دور تاریخی در گوشم مترنم است و مرا دلداری میدهد که اگر به نسل تو از من چیزی نمیرسد نگران مباش زیرا چرخ گردون بازیهای فراوان بسیار دارد و ممکن است نسلهای بعدی تحقق آنرا نه در قطعه‌نامه‌ها بلکه در عمل و بطور واقعی ببینند. مرا هراس از عفريت مرگ به جلو می‌راند که داس کج اش را بردوش حمل کرده و چون سایه ای مرا در خواب و بیداری تعقیب می‌کند. این عفريت مونس من و مونس همکاران من است که چون من غذا می‌خورند، به موقع می‌خوانند و به موقع به مرخصی می‌روند به موقع سینما رفته و شنا می‌کنند تا نیروی لازم را برای بکار برد مجدد در تولید به کف آورند. خلاء زندگی با کار و باز هم کار، "کار داوطلبانه" پر می‌شود و روزها و شب‌ها با ترس و لرز و بی‌اعتمادی و دلهره نسبت به آینده می‌گذرد، خستگی ناشی از کار بر بیهودگی زندگی یکنواخت و تهی از محتوی پرده می‌کشد و خوشحالم که دیروز ساطور اخراج صاحب کارخانه برگردن همکار بیست ساله من که سالهاست با آنها رفت و آمد داریم و فرزندانمان با یکدیگر دوست هستند و همسر آنها را همواره به شام دعوت می‌کرد فرود آمد و امروز نیز بخیر گذشت. صاحب کار می‌گوید که ما باید سطح ادامه در صفحه ۶

انسان...

بهره دهی کار را افزایش دهیم در روز پرسشنامه هائی پرکنیم که چه کاری را در چه موقع و در طی چه مدت انجام داده ایم. این پرسشنامه ها شبیه پرسشنامه های سازمانهای امنیتی است که نه برای لو دادن شخص ثانی بلکه برای لو دادن خود شما تنظیم شده است. پاسخ به سئوالات کاملاً داوطلبانه است و شما می توانید به آن پاسخ ندهید ولی ریاست کارخانه می تواند از حق ویژه خود برای اخراج شما از محل کار، بجرم روحیه عدم همکاری استفاده کند. استدلال روشن است سرمایه دار ژاپنی به کارگران ژاپنی کمتر حقوق می دهد و بیشتر از آنها کار می کشد و یا در فرانسه و اسپانیا و پرتغال مخارج خدمات درمانی و بیمه های بیکاری، باز نشتی دستاوردهای کارگران و کارمندان کمتر از کشوری است که من در آن کار می کنم و لذا به من می گویند که خرج من برای اجتماع یعنی برای سرمایه دار زیاد است و دولت باید کاری کند که خرج نیروی کار کمتر شده تا سرمایه دار صاحب کار من بتواند با سایر سرمایه داران که در جاهای دیگر هستند رقابت کند. ولی کسی از من نمی پرسد که زندگی من چگونه می گذرد و چگونه باید بگذرد. چرخ اقتصاد در مجموع باید بگردد و باید کمربندها را سفت تر بست. این است حرفهایی که سیاستمداران هر روز در تلویزیون بخورد من میدهند. و من از خود می پرسم که مگر این صحبت ها را سفرای فرانسه و ژاپن به وزارت خارجه خود گزارش نمی کنند و اضافه نمی نمایند که چه نشسته اید که رقبای ما با سفت تر بستن کمر بند اجتماع و تحت فشار گذاردن نیروی کار قصد دارند با ما رقابت کنند و لذا ما باید بر آنها پیش دستی کرده و طبقه کارگر خود را با همین استدلال و نشان دادن تصاویر تلویزیونی رقبای سرمایه دار در حین پردازش نظریه خود به کار بیشتر واداریم تا رقیب از ما جلو نیفتد. من داوطلبانه کار می کنم زیرا می دانم که اگر این رقابت به ضرر من و ما تمام شود بزودی بیکار بیکار می شوم و این است که کینه کارگر سرمایه دار رقیب را به دل می گیرم که کار اضافه او که با کیفیت پست تر از ما کار و تولید می کند اشتغال مرا برهم می زند. من اگر از اخراج همکارم خجولانه از ته دل خوشحال بودم زیرا این بلای خطرناک که از بالای سرم گذشت و جان مرا نگرفت، حال به مرگ کارگر رقیب راضی ام و حتی برای مرگش نیز حاضرم اسلحه حمل کنم زیرا کار وی زندگی مرا تهدید می کند و این را سیاستمداران هر شب در تلویزیون می گویند و می خواهند که ما به هوش باشیم و بدانیم که دیگران نسبت به ما حسادت بخرج می دهند. من داوطلبانه کار می کنم، داوطلبانه زیر پای همکارم را جاروب می کنم و برای حفظ شغلم اسلحه بدست می گیرم و می جنگم و

آنها دفاع از میهن امپریالیستی جا می زنم و یا برای کشتن انسان ها بدست یکدیگر به تولید اسلحه دست میزنم و آنقدر ها نیز الاغ تشریف ندارم تا بدانم که با این اسلحه من ساخته، در گوشه ای از این دنیا آدم می کشد اما مرا چه غم که تامین شغلی دارم و تعهد کرده ام تا جان دارم برای صاحب کارم فداکاری کنم و برای نجات صاحب کار خودم که زندگی مرا تباه کرده است جان خودم را داوطلبانه فدا می کنم و این است منطق جامعه سرمایه داری که از انسان گرگ انسان می سازد و پوچی زندگی فردی را با حجم کار اضافی تا سرحد مرگ پر می کند و آنوقت مدعی می شود که در کمونیسم انسانها به ماشین تولید بدل می شوند و در سرمایه داری تولید در خدمت انسان قرار دارد امریکه قرنهایست انسانهایی از راهی که من هر روز می روم و حس می کنم رفته اند و فرشته رستگاری را در آغوش نگرفته اند. برعکس همان تجربه ناموفق خود را برای نسل آینده به ارث گذاشته اند. جامعه سرمایه داری که از انسان گرگ انسان ساخته و می سازد همه ارزشها را بر اساس پول می سنجد و برای کسب هر چه بیشتر همین پول بهرکاری ناشیستی دست می زند و لذا در قاموش نیست و نمیتواند نوع دیگری از انسانها تربیت کند. به من می گویند که من آزادم که هر چند سال یکبار احزابی را انتخاب کنم که باین وضع غیرانسانی پایان دهند. این آزادی را در انتخاب احزاب آزادی که مجاز به فعالیت هستند دارم و نسل من و گذشتگان من با انواع و اقسام این انتخابها و ترکیبهای گوناگون آنها قادر نشده است نمایندگانی انتخاب کند که واقعا به این دور شیطانی پایان دهند. این زندگی انسان جامعه سرمایه داری است که تا آستانه مرگ باید کار کند و با دلهره زندگی کند. فقط در سوسیالیسم است که انسان و نیاز وی در مرکز توجه قرار می گیرد و کسب سود بیشتر هدف تولید نیست. در آنجا نه از اخراج دوستی نفس آسوده می کشم و نه حاضرم برای کشتن انسان دیگری که همچو من که برای رهایی بشریت می رزم، اسلحه بکشم. بهر سوئی که در دنیای سرمایه داری می نگری مملو از این آلودگیهاست که روح انسان را سخت میخراشد و هر روزش را ملال آور می کند. فقر در آفریقا، بیماری در پرو و آخوند مفتخور در ایران همه و همه مکمل هراس من از بیکاری و تلاش خستگی ناپذیر من در جهت خلق ثروت بیشتر برای سرمایه دار در دنیای سرمایه داری است این دو پدیده فقر و ثروت، بیماری و سلامت، ارتجاع و پیشرفت لازم و ملزوم یکدیگر در جهان سرمایه داری اند و یکی را با حفظ دیگری نمی شود از بین برد. ثروت آلمان و آمریکا و ژاپن به فقر آفریقا و دنیای سوم نیاز دارد و تا لحظه ایکه تلاشی برای سرنگونی نظام سرمایه داری صورت نگیرد که بر این فاجعه بشری

نقطه پایانی بگذارد این وضع پایانی نمی گیرد. و دنیای دروغ سرمایه داری که بر ثروت سرمایه داران می افزاید و از نان شب فقرا میبرد پا بر جا باقی خواهد ماند.

نوع آمریکایی...

میلیون مارک بطور غیر قانونی به این کشور ارسال میکرده است، توسط مأمورین تجسس آلمان در جمهوری اسلونی در فرودگاه "ماربور" کشف شده است. ظاهراً دادستان آلمان و اتریش متحداً علیه دستگیر شدگان و این سازمان بنام Third World Relief Agency (TWRA) "دفتر کمک به دنیای سوم" که کمکهای مالی و تسلیحاتی خود را آنطور که دادستان مونیخ می گوید از ممالک مسلمان دریافت می کرده است، اعلام جرم کرده اند. آنطور که مطبوعات خبر می دهند تمام این قاچاق اسلحه زیر پوشش کمکهای انسانی مستور میشده است. تا آنروز که سیاست تجزیه یوگسلاوی این کمکهای "انسانی" را برای قتل عام صربها ایجاب می کرد مأمورین تجسس آلمانی و اتریشی هر چه بیشتر می گشتند کمتر می یافتند و سازمانهای جاسوسی آلمان و اتریش و آمریکا و فرانسه و انگلستان و غیره شواهدی مبنی بر قاچاق اسلحه به ممالک مورد تحریم تسلیحاتی بدست نمی آوردند و معلوم نبود سیل اسلحه ایکه به بوسنی و کرواسی سرازیر می شود از کدام عالم غیب سرچشمه می گیرد. خرید هزاران هزار مسلسل و مین و مین انداز که نخود و لوبیا نیست که بشود از بقال سرکوچه تهیه کرد. ولی با پا در میانی آمریکا و تصمیم وی برای دخالت آشکار در امور یوگسلاوی و استعمال استاندارد آمریکائی برای تولید کشورهای مستقل، جائی دیگر برای این سازمانهای "بشر دوست" وجود ندارد و بهمین جهت دادستانهای مونیخ و وین بیکباره مشترکاً کشف عظیمی کرده اند که این سازمان در طی دو سال گذشته در کنار اسلحه به کار قاچاق انسان نیز اشتغال داشته است و با همین جرم بزرگ جلوی فعالیت مهلت داری را گرفتند. روشن است که منظور از قاچاق آدم همان انتقال مردم جنگ زده بوسنی به خاک اروپای غربی است که تا همین دیروز بمثابة مردمان جنگ زده یوگسلاوی سابق مورد محبت حساب شده قرار میگرفتند. امروز آمریکائی ها با فشار پیمان "ناتو" و سیل کمکهای نظامی و تسلیحاتی به کروات ها و بوسنی هایک صلح تحمیلی ایجاد کرده اند دیگر کسی از حق تعیین سرنوشت خلقهای یوگسلاوی صحبت نمی کند. دیگر صدائی در نمی آید که باید مردم هر ناحیه در یک انتخابات آزاد و مخفی خود تصمیم

انسان...

بگیرند که چه می‌خواهند و چگونه میل دارند زندگی کنند. ملت صرب که اکثریت مردم بوسنی هرزه گوین را تشکیل می‌دهد و در مناطق وسیعتری سکنی دارد نه از طریق یک همه‌پرسی آزاد با نظارت بین‌المللی همانگونه که در همه جا بکار برده‌اند بلکه به زور شمشیر "ناتو" باید به یک سوم نمایندگان مجلس مشترک اکتفاء کند. این نوع ایجاد توافق زورکی، استقلال ساختگی به شیوه آمریکائی است و مسلماً از نظر تاریخی دوام نخواهد داشت. امپریالیستهای اروپائی و آمریکا می‌نشینند و برای مردم جهان اتخاذ تصمیم می‌کنند. بمبارانهای شهرهای صرب‌نشین و قتل عام آنها توسط اروپای متمدن به آنجا منجر شد که وزرای امور خارجه صربستان، و بوسنی و کرواسی در ۲۶ سپتامبر در نیویورک بر سر میز مذاکره مشترک نشستند و با حضور وارن کریستوفر وزیر امور خارجه آمریکا و دیوید هولبروک نماینده ویژه آمریکا برای سرهمبندی صلح آمریکائی در یوگسلاوی به توافق آمریکائی پسند برسند. در این مذاکرات طرفهای نزاع بر توافق های ۸ سپتامبر در ژنو مهر تأیید زدند. بموجب این توافق ۴۱ درصد خاک بوسنی هرزه گوین متعلق به صربها و ۵۹ درصد و آن متعلق به کرواتها و بوسنی‌هاست و نمایندگان مجلس نیز نه بر اساس رای اکثریت و اقلیت بلکه بر اساس منظره قومی یعنی یک سوم صرب و دو سوم کروات و بوسنی تقسیم می‌شود ما سرنوشت اینگونه تقسیم‌بندی قومی را که در بطن خود دشمنی و تفرقه را در بر دارد تا تفاهم و زندگی برادرانه و انسانی را در لبنان امتحان گذرانده‌ایم. نزاع مسلحانه جدید و تغییر اکثریت با افزایش رشد جمعیت یک مسئله زمانی است. اگر این توافق به بحران بالکان پایان نمی‌دهد در عوض کمک انتخاباتی خوبی برای آقای کلبنتون است تا موفقیت‌های سیاستهای خارجی خود را در آستانه انتخابات آمریکا به رخ مخالفین بکشانند و جای پای محکمی در بالکان برای پرش به آسیای میانه و کنترل منطقه بالکان و آسیای میانه باز کند. کلبنتون بصراحت اعلام کرد که با تجزیه بوسنی مخالف است و خط بطلانی بر نظریات متحدین اروپائی خود کشید و دوستی ممالک اسلامی را به خود جلب کرد. فقط معلوم نیست سرنوشتی که بخواهد با زور دنگک امپریالیسم آمریکا تکلیفش تعیین شود تا چه مدت دوام می‌آورد. تا قبل از ورود مؤثر امپریالیسم آمریکا به صحنه اختلافات در یوگسلاوی طرح تقسیم آن به ضرر بوسنی‌ها و بر اساس توافق صربها و کرواتها کشیده شده بود. آمریکا بشدت با این طرح به مخالفت برخاست و آنچه را که سایر امپریالیستها تنیده بودند برهم زد و طرح مرده کنفدراسیون مشترک صربها، کرواتها و بوسنی‌ها را از کشورهای وزارت امور خارجه

بدرآورد. ما مجدداً این سؤال را طرح میکنیم که چطور همزیستی مسالمت‌آمیز صربها و کرواتها و بوسنی‌ها در چارچوب یک کنفدراسیون مشترک برای تاسیس جمهوری بوسنی هرزه گوین مقدور است و هیچگونه اشکال قومی بر آن متصور نیست ولی تصور همین ترکیب در یوگسلاوی مشترک غیرقابل تصور است؟ چطور زندگی مشترک صربها و کرواتها در "کراینا" و "اسلونی شرقی" ممکن است ولی در چارچوب یوگسلاوی مقدور نیست؟ به این تناقض فقط میشود اینطور پاسخ داد که امپریالیستها مترصدند زیر لوی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش به تجزیه ممالک مستقل دامن زند آنها را پاره پاره و لقمه‌های قابل بلعی برای امپریالیستها بنمایند. یوگسلاوی تکه پاره زودتر

نگاهی به...

زیر سلطه امپریالیسم قرار خواهد گرفت تا یوگسلاوی یکپارچه که از بسیاری امکانات انسانی و منابع طبیعی و نظامی و سیاسی و... برخوردار است. سرنوشت یوگسلاوی باید برای بسیاری نیروهای سیاسی درس عبرتی باشد تا دیدگان خود را باز کنند و فکر نکنند که اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش چک سفیدی است که در هر شرایط و اوضاعی قابل صدور است. در این حق تعیین سرنوشت در یوگسلاوی آنچه بیشتر به چشم می‌خورد علائق امپریالیسم و تبلیغات وی است تا واقعاً دشمنی ملتهای یوگسلاوی که تا همین اواخر سالها در کنار هم با تفاهم زندگی کرده و با هم درآمیخته بودند.

امپریالیسم اتریش با پشتیبانی امپریالیسم آلمان از این موقعیت مناسب استفاده کرد تا صربستان را ویران و جنگ اول جهانی را آغاز کند. اتریش-مجارستان تعمداً با صرب‌ها اتمام حجتی غیرقابل قبول کردند که علیرغم این که صرب‌ها حاضر شدند تقریباً همه خواست‌های آنان را برآورند، به صربستان در تاریخ ۱۹۱۴/۶/۲۸ اعلان جنگ دادند. دلایل اولین جنگ جهانی امپریالیستی را باید در مجموعه تضادهای نهفته بین غارتگران امپریالیست جستجو کرد. صربستان در جنگ اول جهانی در کنار «اتحاد صغیر» (آنتانت) انگلستان، فرانسه و... در جنگ شرکت کرد. تنها سوسیال‌دموکراسی صربستان در کنار بلشویک‌ها این جنگ را مردود دانست. صربستان از اواخر سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸ بوسیله ارتش‌های آلمان، اتریش و بلغار تحت اشغال قرار داشت. در ۱۹۱۷/۷/۲۰ بیانیه کورفو (KORFU) درباره طرح ایجاد دولت یوگسلاوی منتشر شد.

از تأسیس دولت پادشاهی تا ویرانی آن توسط فاشیسم هیتلری

** امپراطوری کثیرالملله اتریش-مجارستان (هنگری)، باقی‌مانده رژیم پوسیده فتودالی و بوروکرات، به مثابه مظهر عقب‌ماندگی و رکود قرون، در حالی که عمرش به سر رسیده بود، متلاشی شد و پس از جنگ جهانی اول بر خرابه‌های آن دول ملی عرض اندام نمودند.

** دولت فرانسه به رهبری کلمانسو پس از جنگ از ادعاهای ارضی پادشاهی صربستان، کرواسی و اسلونی همواره دفاع می‌کرد، زیرا این پادشاهی را نیرویی در مقابل آلمان به حساب می‌آورد که پشت جبهه آلمان را تضعیف کرده و آن را پایگاهی برای فرانسه در بالکان می‌دید.

** در اثر تلاشی امپراطوری اتریش-مجارستان در پایان جنگ اول جهانی، پادشاهی صرب‌ها، کروات‌ها و اسلون‌ها از وحدت مناطق اسلاو جنوبی پدید آمد و در ۶ ژانویه ۱۹۲۹ پس از کودتای سازمان تروریستی «دست سفید»، یک دیکتاتوری سلطنتی-فاشیستی با حمایت شخص شاه مستقر شد که نام کشور را به یوگسلاوی تغییر داد.

** جرج لویو نخست وزیر انگلستان در مقام یکی از فاتحین جنگ، در ۵ ژانویه درخواست کرد که خلق‌های اسلاو در چارچوب امپراطوری اتریش-هنگری، خودمختاری دریافت کنند.

** ویلسون رئیس جمهور آمریکا در ۸ ژانویه ۱۹۱۸ در بند ۱۴ طرح خود از تخلیه صربستان و مونتنگرو از قوای آلمان صحبت می‌کرد و به صرب‌ها وعده می‌داد که راهی را برای دستیابی به دریای آدریاتیک در اختیار آنان بگذارد.

** در اوایل اکتبر ۱۹۱۸ شورای ملی سرزمین‌های اسلاو جنوبی در امپراطوری هابسبورگ‌ها که متشکل از کروات‌ها و اسلون‌ها بودند، در شهر زاگرب خود را نماینده مجموعه خلق‌های اسلاو معرفی کرده و خواهان باقی ماندن در امپراطوری اتریش-مجار شد. لیکن در اثر طغیان مردم در تاریخ ۲۹ اکتبر ۱۹۱۸ در زاگرب، جدایی کامل کلیه خلق‌های اسلاو جنوبی از امپراطوری اتریش مجار را تحت نام کشور مستقل، پادشاهی «صربستان، کرواسی و اسلونی»، اعلام داشتند.

ادامه دارد

TOUFAN

توفان

Nr. 12 Nov. 95

نوع آمریکایی ایجاد کشورهای جدید

دوره نمایش ننه من غریب بوسنی ها که در بوق های تبلیغاتی ممالک امپریالیستی دمیده میشد بتدریج دارد عمرش را به پا در میانی امپریالیسم آمریکابه پایان میرساند، زیرا آمریکا قصد دارد بمثابه آقای جهان و کسی که حرف آخر را میزند نقطه پایانی بر جنگ تجزیه یوگسلاوی بگذارد. چنین بنظر میرسد که توافق بر سر تقسیم یوگسلاوی به برکت فشار برتر آمریکا، بدلخواه و یا به زور سنبه، دارد آخرین نفسهای خود را بر میکشد و لذا دیگر جایز نیست فریادهای ننه من غریب دولت ساخته و پرداخته بوسنی هرزه گوین را در بوق تبلیغاتی دمید و اقدامات آنها را برای تجاوز از مرزهای مورد نظر آمریکا مورد تأیید قرار داد. بموازات فشار آمریکا برای ایجاد یک توافق میان طرفهای درگیر، بیکباره تجسّسات مأمورین مبارزه باصدور اسلحه قاچاق به بوسنی هرزه گوین که زیر پا گذاردن آشکار تحریم تسلیحاتی است پس از سالها ناکامی با موفقیت روبرو می شود و روزی نیست که سازمانی را همراه با اعضایش بجرم تخطی از قوانین بین المللی دستگیر نکنند. چند روز پیش نشریه هفتگی اقتصاد چاپ وین (ویرت شافنز وخه) در وین در پنجشنبه ۵ ماه اکتبر خبر داد که یک سازمان ظاهراً بشر دوست که برای مدد به مردم بوسنی هرزه گوین تشکیل شده بود و علیرغم تحریم تسلیحاتی، محمولات عظیم اسلحه شامل مسلسل، مین، مین انداز، فشنگ و... به ارزش ۱۴

ادامه در صفحه ۶

نگاهی به تاریخ یوگسلاوی (بخش اول)

در اواسط قرن ۱۴ دولت عثمانی شبه جزیره بالکان را تسخیر کرد. در سال ۱۳۸۹ میلادی ارتش عثمانی بر ارتش متحد صرب ها و بوسنیایی ها غلبه می کند.

بخش دیگری از ملت های صرب، کروآت و اسلونی که از سرزمین های بالکان جنوبی رانده شده بودند، در قرن های ۱۴ تا ۱۷ تحت سلطه خانواده هابسبورگ های اتریشی درآمدند که آن ها نیز به نوبه خود فتودال های مجاری را از قرن ۱۶ با خود در تسلط بر ملل فوق شریک ساختند.

در قرن ۱۷ در مناطق جنوبی اسلاو، برای جلوگیری از حمله ترک ها، از طرف امپراطوری اتریش-مجارستان به ایجاد «مرزهای نظامی» دست زده شد که شامل «دهقانان آزاد» بود که به طور عمده از کروآت ها و صرب ها تشکیل می شدند. این «مرزهای نظامی» ابتدا در کروآسی و اسلونی و سپس در «ویودینا» و «باتاتس»، از ساکن شدن دهقانان آزاد پدید آمد تا در مقابل هجوم ترک ها مقاومت کنند. از همین جاست که می توان وجود اقلیت ملی صرب را در کروآسی توضیح داد.

جنبش دهقانی در دوران تسلط خانواده هابسبورگ ها و سلطه عثمانی ها همیشه زنده بود.

بوسنی-هرزگوین طی سال های ۱۴۸۲-۱۴۶۳ تحت سلطه عثمانی ها بود. سپس بر اساس توافق نامه برلین در سال ۱۸۷۸ دو ایالت بوسنی و هرزگوین رسماً به عثمانی ها تعلق یافتند. در سال ۱۹۰۸ هابسبورگ ها الحاق بوسنی را به اتریش اعلام داشتند. دولت روسیه تزاری نسبت به الحاق خودسرانه بوسنی-هرزگوین به اتریش اعتراض کرد و در مقابل تقاضای دست یابی به تنگه های دریایی را نمود. وی خواهان آن شد تا مسئله بوسنی در طی کنفرانسی به همین منظور روشن گردد. امپریالیست های فرانسه و انگلیس مخالف این امر بودند.

کروآسی جنوبی نیز تحت سلطه عثمانی ها بود و کروآسی شمالی بخشی از امپراطوری هابسبورگ ها (اتریش-هنگری) محسوب می شد. صربستان نیز در بالکان توسط عثمانی ها تسخیر شده بود که به تدریج با قیام های مردم در سال های ۱۸۱۳-۱۸۰۴ شاهزاده نشین مستقل صربستان در سال ۱۸۱۵ ایجاد گردید.

دالماسی و کروآسی در اکتبر سال ۱۸۰۹، پس از شکست اتریش از ناپلئون، به صورت بخشی از مستعمرات فرانسه درآمدند. بالکان به مناطق نفوذ امپریالیست های روس، فرانسه، ایتالیا، آلمان، اتریش و انگلیس تبدیل شد. از نظر تکامل سرمایه داری، اسلونی و کروآسی و در عین حال صربستان پیشرفته تر از بقیه مناطق بودند. با شکل گرفتن طبقه کارگر در سال ۱۸۹۴ در کروآسی، ۱۸۹۶ در اسلونی، ۱۹۰۳ در صربستان و در سال ۱۹۰۹ در بوسنی، احزاب سوسیال دموکرات ایجاد گردیدند.

جنگ بالکان و جنگ اول جهانی

با پشتیبانی روسیه در سال ۱۹۱۲ از صربستان، بلغارستان، مونتنگرو و یونان، اتحادیه بالکان علیه ترک ها و اتریش پایه ریزی شد. اولین جنگی که طی سال های ۱۹۱۳/۱۹۱۲ از طرف اتحادیه بالکان علیه ترک ها انجام یافت، به تسلط عثمانی ها خاتمه داد.

در دومین جنگ بالکان میان صربستان، یونان، مونتنگرو، رومانی و ترکیه از یک طرف و بلغارستان از طرف دیگر، مسئله تقسیم مجدد میراث ارضی دولت عثمانی مطرح بود. این جنگ با تلاشی اتحادیه بالکان، شکست بلغارستان و توسعه قابل توجه صربستان و تقسیم مقدونیه بین دول بالکان خاتمه پذیرفت.

تیراندازی ناسیونالیست صرب -پرنسپ (PRINCIP) در ۱۹۱۴/۶/۲۸ به ولیعهد هابسبورگ، فقط ظاهراً انگیزه شروع جنگ جهانی اول بود و به هیچ وجه آن طور که هنوز از جانب مطبوعات سرمایه داری تبلیغ می شود، علت اصلی جنگ نبود.

ادامه در صفحه ۷

سخنی با خوانندگان

نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. این نشریه حاصل همکاری «حزب کار ایران» و «سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

TOUFAN MAINZ حساب بانکی
VOLKSBANK
BLZ. 51390000 KONTOK NR. 5396913
GERMANY

آدرس TOUFAN FARD
POSTFACH 100113
60001 FRANKFURT
GERMANY

زنده باد اتر ناسیونالیسم پرولتری